

جرومی اسلاتر*

ترجمه: عسگر قهرمانپور**

سکوت در برابر خطر منازعه اسرائیل و فلسطین: نیویورک تایمز در برابر هاآرتص (سالهای ۲۰۰۶-۲۰۰۰)

۱۷۷

چکیده

فرضیه اصلی مقاله حاضر این است که وضعیت کنونی در سرزمینهای اشغالی نه تنها برای اسرائیل و فلسطینی‌ها، بلکه برای منافع ملی آمریکا نیز فاجعه بار است. انبوهی از تفاسیر انتقادآمیز و اطلاعات در مورد اقدامات اسرایلی‌ها وجود دارد که نشان می‌دهد پیامدهای وحشتناک رفتار و سیاستهای آنها در قبال فلسطینی‌ها نه تنها برای مردم فلسطین بلکه برای امنیت خود اسراییل، جامعه، فرهنگ مدنی و حتی آینده دموکراسی در خاورمیانه نیز بسیار خطرناک است. مقاله برای نشان دادن تفاوت‌های بارز میان بحث‌های عمومی در اسراییل و آمریکای در مورد منازعه اسراییل و فلسطین، دیدگاه‌های دو روزنامه مهم و تأثیرگذار آمریکا و اسراییل را مورد بررسی قرار می‌دهد. نیویورک تایمز و هاآرتص، اگر چه مثالها و شواهد و نقل قول‌های ذکر شده در مقاله حاضر مربوط به دوران ایهود اولمرت، نخست وزیر رژیم صهیونیستی است، به لحاظ روش شناختی چارچوب نظری مقاله حاضر در وضعیت کنونی نیز از استواری محکمی برخوردار است و حوادث کنونی را نیز می‌توان در قالب این چارچوب درک کرد.

کلید واژگان: فلسطین، اسراییل، آمریکا، نیویورک تایمز، هاآرتص

* Jerome Slater: "Muting The Alarm Over the Israeli-Palestinian Conflict," International Security, 2007, Vol. 32

** مسئول دفتر تألیف و ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی.

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسراییل‌شناسی-آمریکاشناسی، سال دهم، شماره ۳ و ۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، صص ۲۰۳-۱۷۷.

♦ اسراییل‌شناسی-آمریکاشناسی

مذاکرات اسرائیلی ها و فلسطینی ها در سال ۲۰۰۰ میلادی درباره رسیدن به راه حل دو دولت به شکست انجامید و به این ترتیب انتفاضه فلسطین آغاز شد، سپس در اوایل سال ۲۰۰۱، آریل شارون به نخست وزیری اسرائیل انتخاب شد. در سال ۲۰۰۶، سه رویداد در شکست «فرایند صلح» دخیل بودند: انتخاب ایهود اولمرت به نخست وزیری اسرائیل، پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی فلسطین، و جنگ لبنان. متعاقباً منازعه داخلی در غزه میان جنبش حماس و فتح در سال ۲۰۰۷ به پیروزی حماس انجامید. اما آثار این رویدادها، چشم انداز راه حل دو دولت، ضرورت برای تشکیل دولت کارآمد فلسطینی در غزه و تقریباً همه حوادث کرانه باختری مثل همیشه دیری نپاییدند.

فرضیه اصلی مقاله حاضر این است که وضعیت کنونی نه تنها برای اسرائیل و فلسطینی ها، بلکه برای منافع ملی آمریکا نیز فاجعه بار است. انبوهی از تفاسیر انتقادآمیز و اطلاعات در مورد اقدامات اسرائیلی ها وجود دارد که نشان می دهد پیامدهای وحشتناک رفتار و سیاستهای آنها در قبال فلسطینی ها نه تنها برای مردم فلسطین بلکه برای امنیت خود اسرائیل، جامعه، فرهنگ مدنی و حتی آینده دموکراسی در خاورمیانه بسیار خطرناک است. آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته یا حتی انکار شده است، حمایت آمریکا از سیاستهای اسرائیل می باشد که منافع ملی آمریکا را به شدت در معرض خطر قرار داده است؛ به بیان دیگر، این سیاستها تهدید گسترش تعصب اسلامی را افزایش داده، باعث از بین رفتن ثبات در خاورمیانه شده و به ویژه رژیمهای محافظه کار عرب به خصوص عربستان سعودی، مصر و اردن را که آمریکا با آنها اتحاد دو فاکتو دارد، در معرض تهدید قرار داده است.

حمایت آمریکا از اسرائیل می تواند باعث گسترش افراط گرایی شده و دسترسی آمریکا به نفت را در مخاطره اندازد. اما شاید مهم تر از موارد بالا، تاثیر سیاستهای حمایتی آمریکا از اسرائیل در این باشد که متعصب های عرب در پی اقدامات تروریستی تلافی جویانه برآیند که از آن جمله می توان به استفاده از سلاحهای کشتار جمعی علیه اسرائیل و آمریکا اشاره کرد.^۱ به یقین، بسیاری از مقامات دولتی آمریکا، نخبگان سیاسی یا به طور کلی عموم، این استدلالها را نخواهند پذیرفت. متأسفانه دیدگاه حاکم در آمریکا این است که فلسطینی ها

مسئول تداوم و خشونت و بن بست سیاسی هستند و از این رو دلیل یا توجیه چندانی برای تغییرات مهم در سیاست طولانی مدت آمریکا در حمایت بی قید و شرط از اسرائیل وجود ندارد.

مقاله حاضر استدلال می کند که دلیل اصلی این اجماع گسترده اما اشتباه در آمریکا، وجود جریان ناآگاه و چشم بسته و حتی پوشش رسانه ای نخبگان آمریکا در مورد سیاستهای اسرائیل است که به جای آنکه زنگهای هشدار و خطر را با صدای بلند به صدا درآورند، در برابر منازعه فلسطین و اسرائیل سکوت پیشه می کنند. در مقابل، بحث در اسرائیل بسیار پردامنه است و بدنه مهمی از افکار مخالف به ویژه در میان نخبگان استدلال می کنند که اسرائیل سهم قابل توجهی در به وجود آوردن منازعه اسرائیل و فلسطین دارد. گرچه این دیدگاه مربوط به اقلیت است، به نظر می رسد انتقادات گریزی از سیاستهای اسرائیل به طور مرتب در رسانه ها و مجلات خبری و حتی در بیانیه های عمومی که استاتید دانشگاه، نویسندگان، مقامات بازنشسته نظامی، مقامات اطلاعاتی و حتی برخی سیاستمداران آرایه می دهند، چاپ و منتشر می شود.

از آنجایی که گفتمان عمومی در اسرائیل اغلب خودانتقادی و پرشور است، بنابراین امکان تغییر در سیاستهایی که چوب لای چرخ توافق صلح جامعه با فلسطینی ها می گذارد، محتمل است.^۲ حتی برای بسیاری از منتقدان اسرائیل این مسئله بدیهی است که اگر دولت آمریکا بخواهد اسرائیل را تحت فشارهای مداوم و جدی قرار بدهد، چشم انداز تحول اساسی در سیاستهای اسرائیل تقویت خواهد شد. تا زمانی که گفتمان عمومی آمریکا درباره اسرائیل و سیاستهایش در قبال مردم فلسطین مغرضانه و غیرمنصفانه است، محال است این چشم انداز و تحول اساسی روی بدهد - و هیچ مهم نیست که چه کسی رییس جمهور است یا چه کسی کنگره را کنترل می کند - زیرا در این خصوص تفاوت قابل توجهی میان احزاب جمهوری خواه و دموکرات یا نامزدهای مهم انتخاباتی آنها وجود ندارد.^۳

مقاله حاضر برای نشان دادن تفاوتهای بارز میان بحثهای عمومی اسرائیل و آمریکا در مورد منازعه اسرائیل و فلسطین، دو روزنامه مهم تأثیرگذار در آمریکا و اسرائیل را مورد بررسی قرار می دهد: روزنامه های نیویورک تایمز و هآرتس. بخش اول مقاله، منطق این تمرکز و

تحلیل را تبیین می‌کند و با بحث در مورد اینکه چه دلیلی می‌توان برای این تفاوتها و مهم‌تر از آن برای ماهیت غیرانتقادی گفتمان سیاسی آمریکا درباره اسرائیل ارایه داد، به نتیجه‌گیری می‌رسد. در ادامه مقاله حاضر شکست مذاکرات اسرائیل و فلسطین را در اواخر سال ۲۰۰۰ و آغاز انتفاضه فلسطین بررسی می‌کند، نیز ماهیت اشغال‌گری اسرائیل از جمله موضوعات اخلاقی مرتبط با آن، اهمیت ساخت دیوار اسرائیل یا همان «دیوار حایل» و عقب‌نشینی اسرائیل از غزه، مسئله خشونت و تروریسم در منازعه اسرائیل و فلسطین و در نهایت چشم‌انداز صلح را در زمان نخست‌وزیری اولمرت و حماس بررسی می‌کند.

چرا هآرتص و نیویورک تایمز؟

در اسرائیل و برخی کشورهای دیگر اجماع گسترده‌ای در این مورد وجود دارد که هآرتص مهم‌ترین و معتبرترین روزنامه در اسرائیل است، در واقع در مورد معادل آمریکایی آن یعنی نیویورک تایمز نیز این گفته صدق می‌کند. حتی ممکن است برخی از خوانندگان این روزنامه به تمرکز این مقاله بر آن اعتراض کنند؛ چرا که سیاستهای سردبیری، تفاسیر و گزارشهای خبری هآرتص نماینده دیدگاههای بسیاری دیگر از رسانه‌های ملی اسرائیل یا اکثریت افکار عمومی آن نیست. در واقع، تردیدی نیست که هآرتص به دیدگاههای چپ حاکم در اسرائیل در خصوص منازعه اسرائیل - فلسطین گرایش دارد که در بستر و فضای اسرائیل بدان معنی است که این روزنامه و یا همان دیدگاههای چپ از منتقدان سیاستهای اسرائیل محسوب می‌شوند.^۴ با این وجود، این اعتراض به چند دلیل متقاعدکننده نیست؛ نخست اینکه، بسیاری از تفاسیر انتقادی که در این مقاله نقل قول شده‌اند در هآرتص انتشار نیافته‌اند، بلکه در دیگر مطبوعات و رسانه‌های اسرائیلی از جمله ایدئوت آحارونوت، پرتیراژترین روزنامه اسرائیل به چاپ رسیده‌اند. بنابراین، حتی در محافظه‌کارترین و مردمی‌ترین روزنامه‌های اسرائیلی نیز می‌توان گاهی انتقادهای بسیار شدید از سیاستهای اسرائیل مشاهده کرد که در روزنامه‌های آمریکا اصلاً از این انتقادهای خبری نیست.^۵ دوم، بسیاری از تفاسیری که در هآرتص به چاپ می‌رسند، حتی تفاسیر بسیار مخرب، به نویسندگان خود روزنامه هآرتص تعلق ندارند، بلکه اعضا و مقامات مهم اطلاعاتی، نظامی و

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

سیاسی هستند که این تفاسیر را می‌نویسند. ضمن اینکه هآرتص جدا از تفاسیر و تحلیلهای خبری خود روزنامه، به طور مرتب گزارشها و تحقیقات تهیه شده توسط سازمان ملل متحد، گروههای حقوق بشر بین المللی و اسرائیل و دیگر سازمانهای غیردولتی را پوشش می‌دهد که در سراسر مقاله حاضر به این نقل قولها اشاره خواهد شد.

دلیل سوم اینکه، هآرتص منحصرأ چپ گرا نیست و به بیانی دیگر، برخی از خبرنگاران و سرمقاله نویسان آن در مورد منازعه اسرائیل و فلسطین دیدگاههای میانه روانه دارند و برخی نیز به راست متمایل هستند. جدا از هر دیدگاهی، در مقاله حاضر هم از منتقدان میانه رو و هم چپ گرای هآرتص نقل قول خواهیم کرد. با این حال، این نقل قولها نباید به این معنی باشد که انتقاد از چپ در مقایسه با انتقاد از میانه رو از مشروعیت یا اعتبار کمتری برخوردار است. نکته اصلی این است که درستی و صحت واقعی تحلیلهای و گزارشهای خبری هآرتص به ندرت ابطال می‌شود یا حتی به چالش کشیده می‌شود. در عوض، منتقدان به راحتی از چنین گزارشهایی چشم‌پوشی می‌کنند یا تلاش می‌کنند آنها را به نوعی توجیه و یا عذرخواهی کنند و یا استدلال کنند که فلسطینی‌ها رفتار شایسته‌ای ندارند و یا حتی الزامات رفتار اسرائیل را در ناسازگاری با یک توافق عادلانه با مردم فلسطین انکار می‌کنند. چهارم اینکه، این واقعیت که دیدگاههای هآرتص (و دیگر مخالفان اسرائیل) افکار عمومی اکثریت اسرائیل را بازتاب نمی‌دهند، به استدلال اصلی مقاله حاضر ربط دارد. به خاطر به صدا درآوردن زنگهای هشدار در مورد منازعه بیشتر و خشونت و حتی وخامت دموکراسی اسرائیل که به طور مرتب بازتاب می‌یابد، دست کم این امکان وجود دارد که دیدگاههای اقلیت، اکثریت اسرائیل را متقاعد خواهد کرد که افکارشان را تغییر دهند و این نیز سرانجام به تغییر در سیاستهای اسرائیل منجر خواهد شد. در واقع مخالفت با سیاستهای اسرائیل منجر به تغییراتی در رویکردهای اجتماعی در قبال فلسطینی‌ها شده است. در اوایل دهه ۱۹۹۰، اسرائیلی‌های معدودی پذیرفتند که مردم فلسطین حق دارند در سرزمینهای اشغالی (یعنی کرانه باختری و نوارغزه) دولت تشکیل دهند. با این وجود، تا ژوئن ۲۰۰۷ که حماس غزه را به تصرف درآورد، اکثریت اسرائیلی‌ها به این توافق رسیده بودند. دست کم در اصول - که اسرائیل باید از بیشتر سرزمینهای اشغالی عقب‌نشینی کند و حق مردم فلسطین را برای

نوعی دولت مستقل به رسمیت بشناسند. اگر این راه حل درباره منازعه اسرائیل و فلسطین به طور پیوسته توسط دیدگاه چپ اسرائیل مورد حمایت قرار نمی گرفت - به ویژه در صفحات معتبرترین روزنامه اسرائیل - محال بود این تحول روی دهد.

اما درباره روزنامه نیویورک تایمز، فرضیه مقاله حاضر این است که تایمز نفوذ قابل توجهی بر افکار عمومی نخبگان در آمریکا و نیز کنگره و دیگر مقامات دولتی دارد. این روزنامه نفوذ خود را از طریق سرمقاله های سردبیری، تفاسیر سرمقاله نویسان و گزارشهای خبری اعمال می کند. اگر چه تایمز در پوشش منازعه اسرائیل و فلسطین به هیچ وجه یکپارچه نیست و کاملاً غیرانتقادی برخورد نمی کند، با این حال تأثیر فراگیر آن در سه دوره پوشش خبری (به ویژه ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶، مهم ترین دوره ای که در مقاله حاضر مورد بحث قرار می گیرد) بر کاهش و به حداقل رساندن انتقاد جدی و مداوم از سیاست اسرائیل متمرکز بوده است. نیویورک تایمز صرفاً اخبار را گزارش نمی کند، بلکه تا حدی تعیین می کند که کدام اخبار مهم ترین خبر خواهد بود و احتمالاً چگونه درک خواهد شد. این کار به شیوه های متعددی انجام می گیرد: با تصمیم گیری در مورد اینکه چه اخباری مهم و چه اخباری غیرمهم هستند؛^۶ کدام خبر حذف شود و یا دست کم در گزارش خبری مورد تأکید قرار نگیرد؛ آیا صرفاً گزارشهایی را منتشر کند که مقامات دولتی می گویند یا برداشت از موضوعات و حوادث را مطرح کند و یا فراتر از تناقضهای آشکار میان اظهارات دولت و واقعیتهای قابل مشاهده گام بردارد؛ و شاید مهم تر از همه، آیا گزارش منتشر یافته، بستر تاریخی را در نظر بگیرد یا نه؟

شاید برخی خوانندگان این دو روزنامه تعجب کنند که چرا ماهیت گزارشهای نیویورک تایمز در مورد منازعه اسرائیل و فلسطین در مقایسه با هآرتس اغلب غیر انتقادی هستند؟ اما با توجه به استدلال اصلی این مقاله، این تفاوتها میان دو روزنامه - و پیامدهای سیاست گذاری عمومی در آمریکا و اسرائیل - است که حایز اهمیت هستند نه دلیل اینکه چرا این تفاوتها وجود دارند. علاوه بر این، در نبود شواهد بیشتر درباره تاملات داخلی در روزنامه نیویورک تایمز، هر بحثی در مورد سیاستهای آن ضرورتاً مبتنی بر حدس و گمان خواهد بود.^۷ بی تردید باید دید چرا در ایالات متحده جریانی جدی در زمینه انتقاد از اسرائیل وجود ندارد. همانندی تاریخی کمتری درباره حمایت چشمگیر آمریکا از اسرائیل از سال ۱۹۴۸ به چشم

می خورد که حتی با وجود شواهد و مدارک کافی در مبارزه علیه اسلام‌گرایی افراطی، حمایت بی قید و شرط آمریکا از سیاستهای اسرائیل درباره مردم فلسطین که موجب تضعیف منافع ملی آمریکا در خاورمیانه و جاهای دیگر می شود، تا امروز ادامه دارد. عمق و تداوم حمایت آمریکا از سیاستهای اسرائیل در قبال مردم فلسطین را تنها می توان با در نظر گرفتن مجموعه گسترده ای از عوامل تبیین کرد.^۸ دلیل نخست چنین حمایتی، وجود این باور و احساس عمیق و گسترده در میان سیاست گذاران آمریکا و عموم مردم است که ایالات متحده برای کمک به اسرائیل در دفاع از خود در برابر دشمنان عرب یک تعهد اخلاقی داشته و هنوز هم دارد. در سالهای اخیر، این تعهد از احساس گناه گسترده از پیامدهای قرنهای یهود آزاری غربی و مسیحی ناشی می شود که عمدتاً به طرز وحشتناکی در هولوکاست تجلی می یابد. دلیل دوم این است که اسرائیل تصویر ذهنی و احساسات مردم آمریکا را تسخیر کرده است؛ طوری که مردم آمریکا تصور می کنند که اسرائیل در منطقه تحت سلطه حکومتهای خودکامه، یک لیبرال دموکراسی به وجود آورده و آن را حفظ می کند. سوم اینکه، قرابت‌های فرهنگی میان ایالات متحده و اسرائیل وجود دارد؛ طوری که اسرائیل از نظر ریشه‌های بیشتر ساکنانش، ارزشها و نوعی از جامعه که در پی ایجاد آن است - دست کم در اصل - به عنوان بخشی از غرب تلقی می شود. دلیل چهارم، به جنبشهای انجیلی مسیحی تازه سازمان یافته در ایالات متحده مربوط است که از بعد سیاسی حمایت قوی و تقریباً بی قید و شرطی از اسرائیل می کنند. این حمایت هم به خاطر منافع احیا شده در «میراث یهودیت - مسیحیت» که تحت حملات جهان اسلام قرار دارد و هم به دلیل دفاع بسیاری از پروتستان‌ها از اسرائیل در تحقق پیشگوییهای عهد جدید، مهم است. عامل پنجم، زمانی که جنگ سرد شدت یافت، درک فزاینده ای در ایالات متحده به وجود آمد مبنی بر اینکه اسرائیل ضد کمونیست و هوادار آمریکا به شدت به تأمین منافع ملی آمریکا در مهار تهدید شوروی یا توسعه طلبی کمونیسم در خاورمیانه و مناطق دیگر کمک کرده است و از زمان پایان جنگ سرد، همان منطق - هر چند منطق بسیار چالش برانگیزی است - این باور را تبیین می کند که حمایت از اسرائیل به مبارزه علیه افراط‌گرایی اسلامی و تروریسم کمک می کند.^۹

واقعیت‌های موجود در سیاست داخلی آمریکا، این پنج عامل را به طور کامل تکمیل

کرده است: قدرت اقتصادی و سیاسی تردیدناپذیر یهودیان سازمان یافته و گروه‌های ذی نفع پروتستان (به اصطلاح لابی اسرائیل)، فعال‌گرایی سیاسی پیچیده و مصمم آنها، حمایت اقتصادی کلان از نامزدهای دلخواه و مطلوبشان و اهمیت رأی یهودیان و پروتستان‌ها در انتخابات ریاست جمهوری و کنگره به ویژه در انتخابات ایالت‌ها و نواحی کلیدی. از این روست که باورها و دیدگاه‌های سیاسی مخالف جدی کمتری درباره سیاست آمریکا در قبال اسرائیل وجود دارد. بنابراین، دلیل حمایت تقریباً بی‌قیدوشرطی که اسرائیل به طور اعم در ایالات متحده و تا اندازه‌ای به طور اخص در نیویورک تایمز از آن برخوردار بوده است را می‌توان در هم‌گرایی چشمگیر تعهدات اخلاقی، قرابت‌های فرهنگی و سیاسی، باورها و هویت‌های دینی، منافع ملی موازی یا مشترک متصور، قدرت اقتصادی و سیاست داخلی مشاهده کرد.

فارغ از اینکه تبیین سیاست‌های نیویورک تایمز چه باشد، به نظر می‌رسد تایمز به خاطر پرستیژ فراگیرش است که نفوذ و اعتبار چشمگیری در گفتمان عمومی ایالات متحده درباره موضوع اسرائیل و فلسطین به دست آورده است. با این حال، همان‌طور که در ادامه استدلال خواهیم کرد، اعتبار آن بی‌دلیل است و نفوذش نیز برای تلاش‌های مربوطه به ایجاد صلحی پایدار زیان بخش بوده است و در نهایت، در حالی که در اسرائیل هآرتص و بسیاری دیگر از مفسران اسرائیلی زنگهای خطر را با صدای بلند به صدا در می‌آورند، تأثیر بیشتر پوشش‌های خبری و سرمقاله‌های ثابتی که در تایمز نوشته می‌شوند - و حتی گاهی شکلی انتقادآمیز از اسرائیل دارند - چیزی جز کاستن از صدای این زنگهای هشدار نبوده است.

کمپ دیوید و انتفاضه

نیویورک تایمز مسئولیت سنگینی در اسطوره‌شناسی کنونی در مورد منازعه اسرائیل و فلسطین دارد؛ اسطوره‌شناسی‌ای که آسیب‌زایی به شناخت و درک آمریکا در این خصوص زده است که چرا فرایند صلح نویدبخش در کمپ دیوید مریلند آغاز شد و در جولای ۲۰۰۰ از هم فروپاشید و بن‌بست سیاسی و خشونت متقابل را در چند سال گذشته دو چندان کرد. در سال‌های نخست پس از نشست کمپ دیوید، بسیاری از سردبیران و سرمقاله‌نویسان به سرپرستی توماس فریدمن، سردبیر سرمقاله‌نویسان سیاست خارجی تایمز، این استدلال را

مطرح کردند: «در این نشست، فلسطینی‌ها پیشنهاد اسرائیل را در مورد رسیدن به یک سازش رد کردند و در عوض مسیر خشونت را انتخاب کردند.»^{۱۰} حتی بسیاری از گزارش‌های خبری تایمز براساس همین فرضیه نوشته شدند، گویی واقعیت بلامنازعی باشد.^{۱۱} این برداشت همچنان در ایالات متحده حاکم است و بنیان سیاست‌های دولت جورج دبلیو بوش و نیز رویکردهای غالب در کنگره و میان عموم آمریکایی‌ها بر آن استوار است.

براساس همین اسطوره‌شناسی، ایهود باراک نخست وزیر اسرائیل در کمپ دیوید به دنبال آزمودن این مسئله بود که آیا یاسر عرفات و فلسطینی‌ها در مقابل پیشنهاد یک توافق جامع حاضر به صلح واقعی هستند یا نه؛ توافقی که در ازای داشتن ۹۶-۹۴ درصد از کرانه باختری و غزه و نیمی از بیت المقدس از جمله مناطق کلیدی اعراب به منظور تشکیل یک دولت مستقل، تصمیم قطعی بگیرند تا به منازعه دیرین با اسرائیل پایان دهند. علاوه بر این، شهرک‌های یهودی نشین درون دولت جدید فلسطین بازگردانده شده و برای مناطق مرزی که به اسرائیل ملحق می‌شوند، غرامت سرزمینی پرداخت شود و به شماری از آوارگان فلسطینی به صورت نمادین اجازه بازگشت به اسرائیل داده شود. فلسطینی‌ها در این آزمون شکست خوردند، اسطوره‌شناسی همچنان ادامه یافت و اسرائیلی‌ها بدون شریک صلح ماندند. اگر چه پیشنهاد‌های باراک مورد پذیرش کامل فلسطینی‌ها واقع نشد، باز هم تصمیم عرفات برای کناره‌گیری از ادامه مذاکرات و آغاز انتفاضه قابل توجیه نبود: یعنی پاسخ درست می‌بایست یک پیشنهاد مخالف بود، و سپس از دیپلماسی یا حتی مقاومت مسالمت آمیز استفاده می‌شد تا امتیازات بیشتری از اسرائیل گرفته می‌شد. اگر انتفاضه غیر قابل توجیه و غیر ضروری بود، پس چاره‌ای جز این نمی‌ماند که بگوییم عرفات برای به دست آوردن دولت فلسطینی فقط به انقلاب مسلحانه علاقه داشت و یا نه تنها نمی‌خواست در مورد راه حل دولت به توافق برسد، بلکه به ظاهر از هدف دیرینه‌اش یعنی حذف اسرائیل نیز دست نکشیده بود.^{۱۲} تقریباً هیچ بخشی از این اسطوره‌شناسی تاکنون مورد بررسی و تحقیق جدی قرار نگرفته است، نه تنها نویسندگان هآرتس بلکه بسیاری از روزنامه‌نگاران و استادان آمریکایی، اسرائیلی، فلسطینی و اروپایی به ویژه مقامات اسرائیلی و آمریکایی درگیر مذاکرات سال ۲۰۰۰ نیز توجه چندانی به آن نکرده‌اند.^{۱۳} دلایل مهم در رد این امر در زیر به طور خلاصه

مطرح می شود.

نخست اینکه روشن نیست خود باراک تا چه اندازه توانایی و آمادگی لازم برای دستیابی به توافق صلح را داشت. اگر چه او به این باور رسیده بود که شکلی از توافق با فلسطینی ها یک ضرورت عملی بود، اما می خواست با یک تیر دو نشان بزند. از این رو، او در کمپ دیوید در مورد هیچ یک از مسایل خاص مورد مناقشه، پیشنهاد عینی یا قابل اثباتی ارائه نداد و مکتوب کردن هر چیزی را رد می کرد، مگر اینکه فلسطینی ها با آنچه او در ذهنش می پروراند، موافقت می کردند. در واقع، او به صورت تحقیر آمیزی حتی دیدار مستقیم با عرفات را رد کرد که این مسئله خشم دیگر مقامات اسراییلی حاضر در کمپ دیوید را برانگیخت و چه بسا به شکست نشست نیز کمک کرد.^{۱۴} بعدها باراک به این موضوع مباهات می کرد که هیچ امتیازی به فلسطینی ها نداده است.

با این حال، یک اجماع عمومی در مورد رئوس کلی آنچه به نظر می رسید باراک به طور شفاهی در کمپ دیوید مطرح کرد، وجود دارد: یک دولت فلسطینی غیرنظامی در بیشتر سرزمینهای اشغالی (حدود ۸۵ تا ۹۰ درصد) وجود داشته باشد و در مقابل اسراییلی ها این مناطق را در اختیار بگیرند: ۱. شهرکهای یهودی نشین پر جمعیت که بیشتر آنها نزدیک خط سبز هستند و مناطق تحت حاکمیت اسراییل را قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ نشان می دهند، اما تا سرزمینهای فلسطینی ادامه دارند؛ ۲. بخش اعظم بیت المقدس، از جمله معبد مونت و دیگر مناطق نزدیک این شهر باستانی که هم فلسطینی ها و هم اسراییلی ها آن را مقدس می شمارند؛ ۳. بخش اعظم آب کرانه باختری که سفره های زیرزمینی آن بخشی از سرزمین کرانه باختری را حاصل خیز کرده و در شرق خط سبز واقع است؛ ۴. و در نهایت تداوم کنترل مستقیم نظامی اسراییل بر دره رود اردن و کوههای مجاور آن به مدت ۱۲ تا ۳۰ سال.^{۱۵}

بنابراین، اگر عرفات مفهوم توافق «عادلان و سخاوت مندان» باراک را پذیرفته بود، فلسطینی ها فقط صاحب یک «دولت» بسیار کوچک، فقیر و محروم از آب می شدند که حداکثر به سه سرزمین محصور (غزه، کرانه باختری شمالی و کرانه باختری جنوبی) تقسیم می شد که مناطق اسراییلی، نیروهای نظامی، جاده ها و شهرکها این مناطق را از یکدیگر جدا می کردند. علاوه بر این، فلسطینی ها حاکمیت کامل و کنترل تمام و کمال بر بخشهای

بیت المقدس شرقی را که عرب نشین هستند؛ از جمله مساجد عمدتا مسلمان در معبد مونت (فلسطینی ها و مسلمانان دیگر آنجا را حرم الشریف می نامند)، رد می کردند.

بیشتر شرکت کنندگان در مذاکرات کمپ دیوید همچون خود اسرایلی ها و فلسطینی ها، بن بست بر سر بیت المقدس را سازش ناپذیرترین موضوع اعلام کردند، حتی سازش ناپذیرتر از موضوع «حق بازگشت» فلسطینی ها که برخی مفسران و مقامات بی اطلاع آن را مهم ترین عامل شکست مذاکرات می دانستند.^{۱۶} در واقع، باراک به نوعی موقعیت اسراییل در بیت المقدس را با دشواری روبه رو ساخت و برای نخستین بار نه تنها تأکید کرد که اسراییل باید حاکمیت رسمی بر شهر باستانی داشته باشد، بلکه اعلام کرد که یهودیان باید حق عبادت در معبد مونت را داشته باشند.^{۱۷} در نهایت، حتی استقلال حداقل مردم فلسطین که باراک به ظاهر با آن موافق بود، به حسن نیت وی در دست کشیدن از مناطقی بستگی داشت که به فلسطینی ها واگذار کرده بود. البته فلسطینی ها دلایل قانع کننده ای برای تردید در این موضوع داشتند؛ زیرا باراک به توسعه شهر کهای یهودی ادامه می داد، و پایگاههای نظامی و پستهای دیده بانی و جاده های تحت کنترل اسراییل در سرزمینهای اشغالی در وضعیت صلح را نیز روز به روز گسترش می داد. به همین دلیل، این فقط فلسطینی ها نبودند که فکر می کردند هدف واقعی باراک جلب حمایت بین المللی و حمایت آمریکا در توسعه و تثبیت اشغال اسراییل در مناطقی است که برای هر دو طرف اهمیت داشت.

از سوی دیگر، اینکه عرفات تعهد خود به توافق سازش پذیر از طریق مذاکره در منازعه اسراییل و فلسطین را نقض کرده است، درست نبود. از سال ۱۹۸۸، او و دیگر رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین آشکارا و مدام بر اهداف خود تأکید می کردند: یعنی راه حل دو دولت. در واقع، برخلاف اسطوره شناسی متعارف، عرفات در کمپ دیوید سازشهای بیشتری پیشنهاد داد: او موافقت کرد که وجود شهر کهای یهودی نشین در نزدیکی خط سبز و شماری از مناطق یهودی نشین در شرق بیت المقدس و نیز اصل حاکمیت اسراییل بر مناطق یهودی نشین شهر باستانی بیت المقدس را به رسمیت بشناسد. عرفات با این کار تن به کاهش دیگری در باقی مانده تاریخی فلسطین داد که قرار بود به یک دولت فلسطینی تبدیل شود.

حتی بعد از آغاز انتفاضه، هیچ مبنایی برای این نتیجه‌گیری وجود نداشت که هدف واقعی عرفات نابودی اسرائیل و کسب استقلال، تشکیل دولت کارآمد فلسطینی در همه کرانه باختری و غزه با حاکمیت کامل فلسطینی‌ها بر بیت المقدس شرقی و شهرهای مقدس اعراب بود.^{۱۸} حتی اگر کسی تصور کند که عرفات در نهایت کنترل بر انتفاضه را به دست آورد و توانست به آن پایان دهد، باید به این نتیجه رسیده باشد که فقط یک انقلاب مسلحانه می‌توانست اسرائیل را متقاعد کند که هزینه حفظ اشغال بسیار بالا است. در واقع، با توجه به تاریخ طولانی سازشهای اسرائیل تنها در صورت وجود فشارهای شدید، چنین تصویری معقول به نظر می‌رسد، هر چند چنین تصویری ضرورتاً به این معنا نیست که خشونت انقلابی راهبرد مورد قبول و اخلاقی فلسطینی‌ها بود و یا اینکه اهداف عرفات محدود بود.^{۱۹}

از این گذشته، اسطوره دیگری نیز وجود دارد مبنی بر اینکه عرفات از کمپ دیوید کنار کشید و بن بست در مذاکرات را بهانه‌ای برای امتناع از پیشبرد مذاکرات قرارداد و دستور قیام مسلحانه از پیش برنامه‌ریزی شده را داد. خط زمانی این اقدام مهم است؛ به بیانی دیگر، انتفاضه بعد از شکست گفت و گوها در کمپ دیوید در اواخر جولای ۲۰۰۰ آغاز نشد. دلیل آن نیز بن بست در مذاکرات نبود - توافقی‌های سازنده در مذاکرات اسرائیل و فلسطینی‌ها تا انتخاب آریل شارون در ژانویه ۲۰۰۱ به نحو چشمگیری پیش رفته بود^{۲۰} - بلکه دیدار برانگیزاننده شارون در سپتامبر ۲۰۰۰ از مسجدالاقصی بود. صرف نظر از این دیدار، شواهد به روشنی نشان می‌دهد که انتفاضه عرفات را به شدت غافلگیر کرده بود؛ انتفاضه‌ای که در واقع شروع اعتراضهای خیابانی فلسطینی‌ها نه تنها علیه اشغال‌گری بلکه به شکست عرفات در پایان دادن به اشغال‌گری و نیز علیه فساد و ناکارآمدی تشکیلات خودگردان بود.

اگرچه بعدها عرفات آشکارا کنترل بیشتری بر مبارزان فتح به دست آورد، اما این بدان معنا نبود که او ترویستهای انتحاری را، از حماس گرفته تا جهاد اسلامی، هدایت می‌کند. بنابراین، عرفات بدون داشتن یک راهبرد از پیش تعیین شده که از انتفاضه به عنوان ابزار اصلی آن راهبرد استفاده کند، سوار پشت ببر شد. در واقع، این همان نتیجه‌ای است که نه تنها کمیته بین‌المللی (تحت سلطه آمریکا) میچل، بلکه تشکیلات جاسوسی اسرائیل نیز به

آن رسیدند.^{۲۱} به سختی می توان قاطعانه تر از اظهارات آمی آیلون، رییس شین بت (سرویس امنیت داخلی اسرائیل) طی حوادث سال ۲۰۰۰، در خصوص رد و ابطال اسطوره شناسی استاندارد پیدا کرد که گفته است: «بأسر عرفات نه انتفاضه را آماده و نه تحریک کرد. این فوران خشم ناگهانی هم علیه اسرائیل بود، همچنان که همه امیدها برای پایان اشغال از دست رفت، و هم علیه تشکیلات خودگردان، فساد و ناکارآمدی آن بود. عرفات نمی توانست آن را سرکوب کند. او نه می توانست علیه اسلام گرایان و نه پایگاه خودش مبارزه کند. کار به جایی کشید که فلسطینی هائی خواستند او را در میدان مرکزی اعدام کنند».^{۲۲}

ماهیت اشغال: نیویورک تایمز در برابر هآرتص

تفاوتهای چشمگیری میان نیویورک تایمز و هآرتص در چگونگی برخورد با مسئله اشغال اسرائیل وجود دارد که در اینجا به سه تفاوت عمده متمرکز می شویم: ۱. موضوعات اخلاقی؛ ۲. پیامدهای از میان برداشتن دیوار حایل؛ و ۳. اهمیت و الزامات عقب نشینی از غزه در سال ۲۰۰۵.

نیویورک تایمز و موضوعات اخلاقی

تایمز در سرمقاله های خود همواره ساخت شهر کهای اسرائیلی در سرزمینهای اشغالی و گاهی سطح خشونت و سرکوب به کار گرفته شده توسط مقامات اسرائیلی را مورد انتقاد قرار داده است. با این حال تایمز تا همین اواخر درباره اشغال فراگیر اسرائیل سکوت پیشه کرده بود و مدام پیامدهای ویران کننده اشغال فلسطین را بی اهمیت جلوه می داد.^{۲۳} مهم ترین پیامد اشغال، کشته و زخمی شدن هزاران فلسطینی بی گناه بوده است.^{۲۴} فراسوی اینها، می توان به هزینه های سیاسی که مردم فلسطین به خاطر قرار گرفتن تحت حاکمیت دیگران می پردازند، و هزینه های روانی تحقیر و فشارهای روزانه در ارتباط با اشغال و البته هزینه های اقتصادی اشاره کرد.^{۲۵} علاوه بر این، اگر چه گاه در انتقادهای تایمز از اشغال اسرائیل - به ویژه بعد از ترورهای هدفمند اسرائیل که بسیاری از فلسطینی های بی گناه را به شهادت رساندند - ملاحظات اخلاقی یافت می شود، اما تحلیلها و گزارشهای خبری و سرمقاله ها

عمدتاً بر پیامدهای عملی این حوادث بر اسرائیل و منافع ملی آن متمرکزند؛ از جمله، از دست دادن حمایت بین‌المللی، قریب‌الوقوع بودن مشکل جمعیت‌نگاری (برای مثال، این‌نگرانی که اعراب اکثریت خواهند شد و اسرائیل مجبور خواهد بود میان یهودی بودن دولت و یا دموکراتیک بودن آن یکی را انتخاب کند) و مشکلاتی از این قبیل.

تایمز به نحو چشمگیری اغلب به طور تلویحی اشاره می‌کند که ارتباط محدودی میان خشونت انتفاضه فلسطینی و اشغال و سرکوب اسرائیل وجود دارد و تمایز مهم میان خشونت اشغال‌کننده و قربانی این خشونت و یا تمایز میان حملات فلسطینی‌ها علیه نیروهای نظامی اسرائیل و حمله علیه غیرنظامیان را تاریک و مبهم جلوه می‌دهد. در نخستین سالهای پس از شکست فرایند سیاسی در سال ۲۰۰۰ و آغاز قیام مردم فلسطین، تایمز در سرمقاله‌های خود خشونت هر دو طرف را به لحاظ اخلاقی برابر تلقی می‌کرد و هر دو را سرزنش می‌کرد و حتی بیشتر سرزنشها را متوجه فلسطینی‌ها می‌کرد. در یک مثال متعارف دیگر، سرمقاله تایمز بدون اشاره به اشغال‌گری اسرائیل و سرکوب خشونت‌آمیز به عنوان دلیلی برای خشونت فلسطینی‌ها، تصریح کرد: «هر دو طرف به ویژه فلسطینی‌ها در بر باد دادن امید [برای صلح] مشهورند. خشونت فلسطینی‌ها علیه اسرائیل بی‌معنی و بی‌نتیجه است و صرفاً منجر به ایجاد واکنشهای تند و قاطع شده است.»^{۲۶}

گاهی تایمز، آشکارترین تمایزات اخلاقی آشکار را نیز نادیده گرفته و از آنها چشم‌پوشی کرده است؛ برای مثال، طی یک گزارش خبری عنوان شد که بعد از حمله حماس که منجر به کشته شدن چهار سرباز اسرائیلی شد، اسرائیل با از بین بردن و ویران کردن چند خانه در یکی از اردوگاههای آوارگان فلسطینی که منجر به بی‌خانمانی صدها تن شد، از حماس انتقام گرفت.^{۲۷} این گزارش اشاره‌ای نکرده بود که حمله فلسطینی‌ها به سربازان - بخشی از قیام مردم فلسطین علیه اشغال‌گری اسرائیل بود، در حالی که «انتقام» اسرائیل - علیه شهروندان و غیرنظامیان - برای تداوم بخشیدن به اشغال طراحی شد.

مسئله تایمز معمولاً با زبانی به نسبت آرام گاهی از خشونت‌های اسرائیل بیشتر انتقاد می‌کند، اما اغلب توجیهی برای آن ارائه می‌دهد. برای مثال، به دنبال تهاجم گسترده اسرائیل به اردوگاههای آوارگان فلسطینی در بهار سال ۲۰۰۲ که در آن چندین غیرنظامی فلسطینی

کشته و صدها تن دیگر بی خانمان شدند، سرمقاله تایمز تصریح کرد که این تهاجم «غیرعقلانی» بود و «نتیجه عکس» خواهد داد؛ زیرا این حمله «منافع خود اسرائیل را از بین برده و تضعیف می کند.» با این حال، تایمز به سرعت افزود که «البته، اسرائیل نمی تواند اجازه دهد اردوگاههای آوارگان فلسطینی و شهرهای آنها به پناهگاههای تروریستی تبدیل شوند.»^{۲۸} به همین سان، طی سالهای نخست وزیری شارون در سرمقاله ها گاهی از اشغال گری اسرائیل انتقاد می شد، به ویژه از شهرکهای یهودی نشین، حتی نخست وزیر نیز به خاطر سیاستهای «درست برنامه ریزی نشده و ناشیانه» مورد سرزنش قرار می گرفت؛^{۲۹} با این حال، به سرعت به این نکته اشاره می شد که شهرکهای یهودی نشین در سرزمینهای اشغالی و پاسخ تروریستی فلسطینی ها «برابر نیستند. شما نمی توانید انفجار بمب داخل اتوبوسی حامل کودکان را با ساخت شهرکها یکسان در نظر بگیرید.»^{۳۰} مشکلی که در این استدلال وجود دارد این است که ساخت و ساز در سرزمین مورد مناقشه نمی تواند توصیف شایسته و معقولی از اقدامات متعدد اسرائیل باشد؛ چرا که این اقدامات نه تنها شامل مصادره مداوم سرزمینهای فلسطینی و گسترش شهرکها، بلکه شامل بستن راههای ورود به شهر، منع رفت و آمد، بستن جاده ها و ایستگاههای بازرسی نظامی؛ ساخت جاده در سرتاسر سرزمینهای اشغالی که فقط اسرائیل می توانست از آنها استفاده کند؛ ویرانی دولت فلسطین و دیگر نهادهای دولتی؛ آسیبهای گسترده بر سلامت مردمان ساکن زمینهای اشغالی فلسطین؛ نابودی اقتصاد فلسطین و محرومیت مردم فلسطین؛ ویرانی هزاران خانه فلسطینی؛ دستگیریهای گسترده؛ و ترور صدها رهبر مظنون به تروریست با روشهای نامتجانس منجر به مرگ یا زخمی شدن هزاران غیرنظامی فلسطینی از جمله زن و کودک می شود.^{۳۱} ویژگی مناسب برای توصیف این سیاستها فقط می تواند سیاست ناشیانه یا برنامه ریزی نشده باشد. در نهایت، تایمز - در یکی از سرمقاله های کاملاً اخلاقی و متفکرانه خود در فوریه ۲۰۰۶ از تشکیلات خودگردان و محمود عباس، رییس این تشکیلات به خاطر شکست در تأمین امنیت سرزمینهای اشغالی که اسرائیل به شدت نیازمند آن است، انتقاد کرد. تایمز همچنین حماس را نه تنها به خاطر فعالیتهای تروریستی آن در گذشته، بلکه به خاطر دفاع مداوم از حق خود برای استفاده از تسلیحات به منظور مبارزه با اشغال گری اسرائیل محکوم کرد.^{۳۲}

هآرتص و موضوعات اخلاقی

بر خلاف نیویورک تایمز، اخبار هآرتص سالها آکنده از گزارشهای مربوط به بانک جهانی و سازمان ملل و دیگر پژوهشهای مرتبط با تأثیرات بحران اقتصادی بر مردم فلسطین به ویژه غزه بوده است: فقر اکثریت مردم (تا سال ۲۰۰۶ بیکاری به ۵۰ درصد و درآمد هر خانوار به کمتر از ۲ دلار در روز رسیده بود)؛ نابودی خانه‌های مسکونی، کارخانه‌ها و کشاورزی مردم فلسطین توسط اسرائیل؛ نابودی نظام سلامت عمومی؛ محدودیتهای شدید بر انتقال کالاها و نیروی کار؛ و فرار طبقه متوسط (از جمله تاجران و بازرگانان) به عنوان کلید توسعه اقتصادی در آینده و دیگر مشکلات از جمله گزارشهای هآرتص بوده است.^{۳۳} علاوه بر این، سردبیران و سرمقاله‌نویسان هآرتص مدام بر موضوعات اخلاقی که پیامد اشغال سرزمینهای فلسطینی بوده، تأکید کرده‌اند و خبرنگاران هآرتص در سرزمینهای اشغالی همواره گزارشهای مفصلی دارند از اینکه چگونه بحران انسانی به وجود آمده توسط اسرائیل زندگی فلسطینیان را نابود می‌کند. اگر چه از اواسط سال ۲۰۰۶، چندین گزارش نیویورک تایمز به فروپاشی اقتصاد فلسطینی‌ها اختصاص یافته بود، اما هیچ یک از گزارشها و تفاسیر به اندازه هآرتص بر مسئله اخلاقی توجه نکرده بود.

برعکس تایمز، نه تنها نویسندگان هآرتص بلکه بسیاری از دیگر اسرائیلی‌های سرشناس با صراحت و شفافیت نه تنها از پیامدهای اشغال‌گری اسرائیل بر فلسطینیان بلکه از پیامدهای سرکوب اسرائیل بر جایگاه اخلاقی آن نیز سخن می‌گویند. برای مثال، در مارس ۲۰۰۴، مروون بنونیست سرمقاله نویس و معاون سابق شهردار بیت المقدس نوشت: «اشغال‌گری و سرکوب میلیونها انسان، جامعه اسرائیل را وارد یک بحران اخلاقی جدی کرده است.»^{۳۴} دو ماه بعد، هآرتص گزارش جدید خود را به گزارش سازمان عفو بین‌الملل اختصاص داد که در آن گفته شده بود در سال ۲۰۰۳ ارتش اسرائیل با بمباران مناطق مسکونی و غیرمسکونی منجر به کشته شدن ۶۰۰ فلسطینی از جمله ۱۰۰ کودک، و در نتیجه مرتکب «جنایات جنگی» شده است.^{۳۵} از آن پس، این روزنامه سرمقاله‌ها و یادداشت‌های زیادی به این موضوع اختصاص داده است که اسرائیل در سرزمینهای اشغالی دست به «جنایات جنگی» زده است.^{۳۶} گیدون لبوی آمپراهاس، خبرنگاران برنده جایزه بین‌المللی و از

گزارشگران هآرتص نیز تأثیر اشغال گری اسرائیل را پوشش داده و خشم و ناامیدی خود را به نقض قوانین اخلاقی از سوی اسرائیل در قبال فلسطینی ها ابراز کردند.

دیوار حایل

در سال ۲۰۰۲ اسرائیل شروع به ساخت دیواری طویل کرد تا مرزهای خود را به دلخواه خود روشن سازد. این دیوار به فراتر از مرزهای بین المللی اسرائیل یعنی خط سبز کشیده می شود. در برخی مکانها همچون بیت المقدس، این دیوار بسیار بلند است و در جاهای دیگر متشکل از شبکه های سیمی و برقی است. دولت شارون بارها تأکید می کرد که هدف از ساخت این دیوار تنها جلوگیری از ورود مبارزان فلسطینی به اسرائیل و افزایش امنیت است. هرچند امنیت نقش مهمی در تصمیم گیریهای اسرائیل ایفا می کند، و در مناطق بسیاری تعداد حملات تروریستی به شدت کاهش یافته است (هر چند عوامل دیگر به ویژه تصمیم حماس در سال ۲۰۰۵ برای به تعویق انداختن تقریباً تمام حملات تروریستی خود به حدود ۱۸ تا ۲۴ ماه بعد، برقرار بوده اند)، ولی بدیهی است که هدف از ساخت این دیوار، اجازه دادن به رژیم صهیونیستی برای تصرف زمینهای فلسطینی ها در فراسوی خط سبزی است که به لحاظ بین المللی به رسمیت شناخته شده است و اطمینان از اینکه بزرگ ترین و مهم ترین شهرهای یهودی نشین در کرانه باختری و شرق بیت المقدس در دل خاک رژیم صهیونیستی قرار بگیرد. این واقعیتها در تحقیقات اساتید مستقل و بسیاری از سازمانهای غیردولتی از جمله عفو بین المللی بتسلم (B'tselem) [سازمان مهم حقوق بشر در اسرائیل]، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و بانک جهانی و حتی دادگاه بین المللی کیفری مورد بحث قرار گرفته است. علاوه بر این، روزنامه هآرتص و حتی نیویورک تایمز با دیوار حایل به عنوان یک موضوع مناقشه آمیز برخورد کرده اند. برای مثال، در سپتامبر ۲۰۰۳ ریچارد استیونسون، خبرنگار تایمز نوشت: «اسرائیل می گوید هدف از ساخت این دیوار، جلوگیری از ورود مبارزان فلسطینی به اسرائیل است، ولی فلسطینی ها می گویند این کار تلاشی است برای تصرف سرزمینهای مورد مناقشه و اختلاف در میان اجتماعات فلسطینی ها.»

وقتی دیوار حایل در چند سال بعد تکمیل شود، اسرائیل بیشتر «بیت المقدس بزرگ»

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

را به تصرف در می آورد و همان گونه که اکنون در عمل تعریف شده، تا جایی به داخل کرانه غربی در باریک ترین نقطه آن گسترش می یابد که کرانه غربی را به دو نیم می کند. علاوه بر این، اسرائیل که به طور رسمی یا در عمل حدود ۱۰ درصد از بخشهای حاصل خیز و پر آب کرانه غربی را تسخیر کرده است، نواحی باقی مانده را به تعدادی قلمروهای محصور نه چندان متصل به قلمروهای فلسطینی و محاصره شده با مرزها، ایستگاههای بازرسی، جاده ها و پستهای دیده بانی نظامی اسرائیلی تقسیم می کند.

در فوریه ۲۰۰۴، تایمز گزارش داد که اسرائیل در جلسه دادگاه بین المللی درباره دیوار حایل شرکت نخواهد کرد؛ زیرا پیش گیری از بمب گذاری انتحاری فلسطینی ها ضروری بود. در ژوئن ۲۰۰۴، خبرنگار دیگر تایمز در اسرائیل گزارش مشابهی نوشت: «اسرائیل می گوید دیوار حایل یک اقدام امنیتی است، در حالی که مردم فلسطین آن را به عنوان مصادره زمین و املاک تقبیح می کنند که اسرائیل با این کار به دنبال اختلال در زندگی مردم فلسطین و پیچیده تر کردن تلاشها جهت تشکیل یک دولت فلسطینی است.» تفاوت دیدگاههای تایمز و هآرتص جالب است؛ روزنامه اسرائیلی می نویسد اگر ساخت دیوار حایل یک اقدام امنیتی به شمار می آید، پس نباید فراسوی خط سبز گسترش یابد. در برخی از گزارشها از سال ۲۰۰۲، هآرتص با واقعیتهای اساسی موضوع به عنوان مسئله ای بی مناقشه برخورد کرده است؛ به این معنی که دیوار حایل مرزهای اسرائیل را تا جایی گسترش خواهد داد که «بیت المقدس بزرگ» و شهرکهای مهم کرانه باختری را در خود قرار دهد و این امر پیامدهای منفی اقتصادی، سیاسی و روانی زیادی برای مردم فلسطین و امیدهایشان برای به دست آوردن یک دولت کارآمد خواهد داشت.

در حقیقت، برای نویسندگان و روزنامه نگاران اسرائیلی مقایسه دیوار حایل و سیاستهای اشغال کرانه اسرائیل با مورد آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید غیر معمول نیست. واقعیتی که در پرتو آشوب به وجود آمده به خاطر انتشار کتاب جیمی کارتر در سال ۲۰۰۶ در مورد منازعه اسرائیل - فلسطین ارزش توجه بسیار دارد.^{۳۷} مناطق فلسطینی چیزی بیش از بانتوستان (Bantustans) نخواهد بود و بارها در اسرائیل گفته شده که اسرائیل کرانه غربی را به جزایر فلسطینی غیرهم جوار تقسیم خواهد کرد، زندگی روزمره صدها هزار فلسطینی را

از هم خواهد گسست و «هر دولت فلسطینی آینده را غیرممکن و غیرکارآمد خواهد ساخت.»
 پیش تر، یوسی سارید نوشته بود که «دیوار شارون جنایت علیه بشریت است»؛ چون
 وقتی «یک فلسطینی صبح از خواب بیدار شود... دیوار عظیمی را در برابر خود می بیند که او
 را از اعضای خانواده، از زمین و باغ و از محل کسب و کارش جدا کرده و... فرزندان او را نیز از
 مدرسه شان جدا ساخته است و می بیند که آن قطعه زمین بی هیچ چیز از او ربوده شده
 است... بهتر بود شارون نخست وزیر آفریقای جنوبی در سیاه ترین روزهای آپارتاید می شد.»^{۳۸}
 دولت اولمرت این تظاهر دولت شارون را کنار گذاشته است که هدف از دیوار حایل صرفاً
 تقویت امنیت اسرائیل است و ممکن است موقتی باشد؛ چرا که اولمرت به طور علنی اعلام
 کرد که احتمال دارد دیوار حایل مرزهای نهایی کشور قلمداد شود. به عبارت دیگر، دیوار
 حایل مؤلفه مهمی در سیاستهای اشغال گرانه اسرائیل است. اینکه این دیوار اشغال را
 عمیق تر کرده و منجر به فلاکت و سیه روزی بیشتر فلسطینیان می شود، به لحاظ تجربی قابل
 اثبات است.^{۳۹}

خروج از غزه

در آگوست سال ۲۰۰۵، شارون دستور خروج از برخی شهرکهای اسرائیلی در غزه را
 که ۹۰۰۰ نفر سکنه داشت، صادر کرد. وی این اقدام را گامی ضروری برای حل مسئله
 جمعیتی اسرائیل تلقی کرد. روزنامه نیویورک تایمز این خروج را خلاف سیاستهای گذشته و
 گامی مهم در جهت تسهیل راه حل دو دولت توصیف کرد. همچنین آن را گامی در جهت
 منافع اسرائیل خواند؛ چون «یک پاسخ ملی به تغییرات جمعیت نگاری بود.» اما تایمز هیچ
 اشاره ای به این نکرد که چنین حرکتی یک موضوع اخلاقی است و این حق مردم فلسطین
 است که از اشغال گریهای اسرائیل رهایی یابند.

یکی از سرمقاله های تایمز (با عنوان دولتمردی آریل شارون) با تایید اینکه شارون حق
 دارد به اقدامات خود بیبالد، این نتیجه گیری را کرده بود که سنگینی این بار بر دوش
 فلسطینیان است و «آنها باید نشان دهند که می توانند خود را اداره کنند.»^{۴۰} بار دیگر،
 نپرداختن به دیگر تفاسیر، انگیزه ها و سیاستهای شارون - که در گفتمان سیاسی اسرائیل

معمول بود. یا دامنه سیاستهای اسرائیل - که بسیاری از آنها حتی بعد از عقب نشینی نیز ادامه یافتند - اداره فلسطینیان را توسط خودشان بی اندازه دشوار ساخته بود.

در مقابل، سرمقاله های هآرتص و گزارشهای خبری این دیدگاه را به چالش کشیدند که خروج از غزه نشانه آغاز یک دگرگونی بزرگ در سیاستهای شارون در قبال شهرکها و اشغال گری در کرانه باختری است. هر چند شهرکها و پست بازرسیهای نظامی برچیده شدند، ولی نویسندگان هآرتص مدام خاطر نشان می ساختند که حتی بعد از پیروزی حماس در انتخابات سال ۲۰۰۶، اسرائیل به اعمال کنترل موثر اقتصادی و نظامی بر غزه ادامه داده است. از زمان آغاز انتفاضه، اسرائیل بارها به مبارزان غزه حمله کرده و صدها فلسطینی بی گناه در این حملات جان خود را از دست داده اند. در واقع، اسرائیل همه مرزها و جاده های میان غزه و جهان بیرون را کنترل می کند. در مورد سیاستهای اشغال گرانه اسرائیل، نه تنها مفسران هآرتص، بلکه رهبران سیاسی ارشد سابق اسرائیل و همچنین مقامات بین المللی حقوق بشر استدلال کرده اند که طرح اصلی شارون جلوگیری از ضررهای اسرائیل در غزه بود - که از اهمیت راهبردی، دینی یا اقتصادی کمی برای اسرائیل برخوردار بود - تا اسرائیل بتواند مشروعیت بین المللی را به دست آورد و اشغال بخشهای بزرگ تری از کرانه غربی از جمله بیشتر زمینهای حاصل خیز و پر آب را تثبیت کرده و شکل دهد. برای مثال، در اکتبر سال ۲۰۰۵ امیرا هاس نوشت: «طرح اسرائیل، خالی از سکنه کردن اراضی فلسطینی است که قطعنامه های بین المللی آنها را جزو دولت فلسطین تعیین کرده اند؛ یعنی کرانه غربی و نوار غزه که جزو مرزهای ۴ ژوئن ۱۹۶۷ بود و جدا کردن کامل غزه از کرانه غربی و اجازه دادن به فلسطینی های کرانه غربی به زندگی در قلمرو بسته و در میان بلوکهای مسکونی در حال توسعه یهودی که ارتباط حمل و نقلی در آنجا منوط به ترحم اسرائیل است.»

به این ترتیب، تام سگو نیز درباره طرح شارون نوشت: «هدف از ملحق کردن اراضی هر چه بیشتر به اسرائیل در امتداد خط سبز و دره ریفت اردن، متمرکز کردن جمعیت فلسطینی در قلمروهای محصور است که یا کاملاً از همدیگر منزوی شوند یا تنها با نوارهای باریک به هم وصل شوند. غزه نخستین قلمرو محصور بود که شارون به وجود آورد. تغییر عمده در موضع او این نبود که سرزمین اسرائیل باید تقسیم شود، بلکه آمادگی وی برای اطلاق عنوان «ایالت

به قلمروهای محصور فلسطینی بود. این بهایی بود که در عوض حمایت وسیع و تقریباً بی چون و چرای رییس جمهور بوش باید پرداخت می کرد.^{۴۱}

از جمله مقامات ارشد اسرائیلی که به صراحت و با زبان تندى در مورد این مسئله صحبت می کند، آوراهاام بورگ، از مقامات حزب کارگر و سخنگوی کنست است که طرح شارون را دروغ و حيله ای بزرگ می نامد که هدفش قربانی کردن شهرکهای غیرمهم در غزه است و در ازای آن می خواهد اشتباهات و نابهنجاریهای اسرائیل را در کرانه باختری تداوم بخشد. شلوم بن آمین، وزیر امور خارجه در زمان حکومت باراک نیز نوشت: «دستور کار پنهانی شارون همچنان بی تغییر مانده است. پاک کردن جنبش ملی فلسطین و سرزمین فلسطینی ها با شهرکهای اسرائیلی، حوزه های نظامی راهبردی و شبکه جاده های انحصاری به محاصره درآمده است. سرانجام در سپتامبر ۲۰۰۶، هآرتص در گزارشی به قلم جان دوگارد، رییس هیأت حقوق بشر سازمان ملل در غزه نوشت که «اسرائیل، غزه را تبدیل به زندانی برای مردم فلسطین کرده است. زندگی در سرزمین فلسطین غیر قابل تحمل شده است و حوادث بسیار غم انگیز و تراژیک است.» اما نیویورک تایمز این گزارشها را پوشش نداد.

خشونت، انقلاب و تروریسم در منازعه اسرائیل - فلسطین

در بحث از خشونت سیاسی به طور کلی، و به طور اخص در بستر منازعه اسرائیل - فلسطین باید میان انقلاب مسلحانه و تروریسم تمایز قایل شد. نیویورک تایمز در پوشش خبری انتفاضه فلسطین و پاسخ اسرائیل بارها در ارایه یک فضای تاریخی مهم ناکام ماند و یا تمایزهای اخلاقی بسیار منتقدانه ای ایجاد کرد؛ به ویژه تایمز در ایجاد تمایز آشکار بین خشونت اسرائیل و فلسطینی ها شکست خورد یا دست کم آن را کمتر مورد تأکید قرار داد. به این معنی که فلسطینی ها در تلاش برای پایان دادن به اشغال سرکوب گرانه به زور متوسل شده اند، حال آنکه اسرائیلی ها به زور بیشتری متوسل شدند تا این اشغال گری را حفظ کنند (به عبارتی در اقدام متقابل اصل تناسب در حقوق بین الملل را نقض کردند). جدای از این تمایزها، هیچ تحلیل جدی روشنگرانه و اخلاقی از منازعه اسرائیل و فلسطین نمی تواند وجود داشته باشد. تروریسم - حملات عمدی به خاطر اهداف سیاسی علیه

غیرنظامیان - به لحاظ اخلاقی ممنوع است، حتی اگر برای رسیدن به یک آرمان باشد. با این وجود، این امور در مورد انقلابهای مسلحانه صدق نمی کند؛ چرا که یک سنت پایه ریزی شده در غرب این است که (به خاطر دلایل مشخص در آمریکا) مردم سرکوب شده حتی اگر در معرض محدودیتهای خاص قرار گیرند، حق انقلاب دارند. نخست اینکه، باید روشن ساخت که روش سیاسی و دیگر راهبردهای مسالمت آمیز یا ناکام مانده اند و یا انتظار موفقیت کمتری از آنها می رود. دوم اینکه، نیروی مسلح باید تنها در برابر دولت سرکوب گر و نیروهای نظامی خود بایستد، نه در برابر غیرنظامیان بی گناه. سوم اینکه، این انتظار منطقی باید وجود داشته باشد که انقلاب به عنوان آخرین راه چاره نه تنها موفق نشده است، بلکه در صورت موفقیت به قیمت از دست رفتن زندگی انسانها تمام شده است، که این با دستیابی به یک آرمان مشترک برابری نمی کند. به کارگیری این معیار در مبارزه فلسطینی ها علیه اسرائیل، باعث به وجود آمدن یک سری مسایل تجربی و اخلاقی می شود؛ اما بر خلاف نیویورک تایمز، هاآرتس همواره تلاش کرده است در پوششها و تفاسیر خبری خود این مسئله را مدنظر قرار دهد.

نتیجه گیری

دامنه گفتمان در اسرائیل درباره سیاستهای این رژیم در قبال فلسطینی ها که بسیار بیش از ایالات متحده است، شامل بیشتر موضوعات مهم می شود. از جمله، دامنه مسئولیت اسرائیل در برابر شکست مذاکرات کمپ دیوید در سال ۲۰۰۰ و شکست کلی فرایند صلح از آن زمان تا به امروز؛ ماهیت انتفاضه فلسطین و پاسخ اسرائیل به آن؛ توجیه پذیری تداوم اشغال گری اسرائیل در نوار غزه و کرانه باختری و سرکوبی که همراه آن است؛ پیامدهای ساخت دیوار حایل توسط اسرائیل و دیگر اقداماتی که هدفش تضمین حاکمیت دوفاکتو یا دوزوره اسرائیل بر دیگر بخشهای کرانه باختری و کنترل موثر بر دیگر مناطق آن است؛ اهمیت و هدف ورای خروج اسرائیل در غزه در سال ۲۰۰۵؛ و توجیه خشونت تروریسم توسط فلسطینی ها و اسرائیلی ها در منازعه جاری؛ اهمیت سیاستهای حکومت اولمرت؛ و اینکه آیا ظهور حماس در غزه به همه چشم اندازها برای سازش پایان داده است.

در مجموع، در میان رسانه های آمریکا روزنامه نیویورک تایمز که با نفوذترین و

سرشناس ترین آنهاست، نسبت به رسانه های با نفوذ اسرائیل که از میان آنها می توان به هآرتص اشاره کرد، کمتر به سیاستهای اسرائیل نگاه انتقادی داشته است. در اهمیت این تفاوت نمی توان اغراق آمیز برخورد کرد: بدون بحث کامل و انتقادی، چشم انداز برای تغییر در سیاستهای حکومت آمریکا بی نتیجه است و این امر پیامدهای دهشتناکی نه تنها برای منافع ملی آمریکا، بلکه برای منافع خود اسرائیل دارد. حمایت بی قید و شرط آمریکا از اسرائیل موجب نفرت مسلمانان و جهان عرب از آمریکا شده است و به ظهور افراط گرایی اسلامی که ثبات خاورمیانه را تهدید می کند و در کل به رژیمهای برخی از نزدیک ترین متحدان آمریکا در منطقه کمک کرده است و نیز می تواند به طور بالقوه دسترسی آمریکا به نفت را در آینده در معرض خطر قرار بدهد و از همه مهم تر، خطرات حملات تروریستی را در خاک آمریکا دوچندان می کند.

ماکس فرانکل، سردبیر صفحه سرمقاله های روزنامه نیویورک تایمز در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در خاطرات خود اعتراف می کند که سرمقاله های این روزنامه درباره خاورمیانه از موضع حمایت از اسرائیل نوشته می شود. تایمز همچنان به پوشش اخبار اسرائیل از این منظر ادامه داده است. مسئله پوشش خبری تایمز و بحث از منازعه اسرائیل و فلسطین مسئله حساس و ظریفی است. اخبار پوشش داده شده و سیاستهای سردبیری تایمز معمولاً متعادل به نظر می رسد. آنها نشان می دهند که هم اسرائیلی ها و هم فلسطینی ها کم و بیش مسئول منازعه جاری هستند.

از سال ۲۰۰۵، پوشش خبری تایمز در مورد تأثیر اشغال گری اسرائیل بر مردم فلسطین به نحوی بهبود یافته است. بی تردید، تایمز به روشهای متفاوت به تعریف منازعه کمک می کند؛ برای مثال، حتی به هنگام انتقاد از اسرائیل، سرمقاله های تایمز به طور کلی با انتقادات شدید از فلسطینی ها به ویژه با مسئول خواندن آنها در قبال فرایند صلح، به نحوی انتقادات خود از اسرائیل را ملایم می کند. به نظر می رسد به خاطر پرستیژی که تایمز دارد و رویکرد به ظاهر بی طرفانه ای که در برابر منازعه اسرائیل و فلسطین دارد، اعتبار و نفوذ قابل توجهی بر گفتمان عمومی در ایالات متحده پیدا کرده است. اما بی گمان در مسئولیت خود برای آموزش و آگاهی بخشیدن به افکار عمومی آمریکا و نیز اعضای کنگره شکست خورده

است. نشانه‌هایی وجود دارد که رهبران هر دو حزب (جمهوری خواه و دموکرات) در آمریکا
ضرورت تغییر در سیاستهای خود را درک کرده‌اند. با این حال، بدون آموزش و آگاهی مقامات
آمریکایی و عموم مردم، چنین تغییر جدیدی در سیاستهای آمریکا محال خواهد بود. □

| ۲۰۰



◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

پاورقیها:

۱. در این رابطه می‌توان به استدلال‌های بیشتری درباره منازعه میان سیاست‌های آمریکا در برابر اسرائیل و منافع ملی آمریکا به مقاله جرومی اسلاتر با عنوان «ایدئولوژی در برابر منافع ملی: بوش، شارون و سیاست آمریکا در منازعه اسرائیل و فلسطین» رجوع کرد؛

Security Studies, Autumn 2002

نیز می‌توان به مقاله اخیر جان میرشایمر و استفان والت با عنوان «لابی اسرائیل: سیاست خارجی آمریکا» رجوع کرد.

۲. پیروزی انتخابات ۲۰۰۶ و اشغال غزه توسط حماس در سال ۲۰۰۷، امکان رسیدن به توافق صلح را دشوارتر ساخت. با این حال، هنوز نشانه‌هایی از انعطاف‌پذیری بالقوه در موضع سیاسی حماس به چشم می‌خورد و در هر حال سیاست‌های تند و افراطی اسرائیل مقدم بر ظهور حماس بود.

۳. در بهار سال ۲۰۰۷، هیلاری کلینتون و باراک اوباما، دو نامزد اصلی دموکرات‌ها برای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ تلاش می‌کردند، در اعلام حمایت بی‌قید و شرط از سیاست‌های کنونی اسرائیل بر یکدیگر پیشی گرفتند.

۴. در این مقاله، «چپ» اسرائیلی اشاره به آنهایی دارد که به تشکیل یک دولت فلسطینی مستقل و کارآمد تمایل دارند و آنهایی که معتقدند اسرائیل مسئول اصلی شکست چنین توافقی است؛ «میان‌رو» گروهی هستند که به راه حل دو دولت تمایل دارند، اما «راست‌گرایان» معتقدند که اسرائیل باید مالکیت بسیاری از سرزمین‌های اشغالی را حفظ کند و از این رو، تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی را رد می‌کند.

۵. برای مثال، تانیا راینهارت از افراد دانشگاهی اسرائیل که دیدگاه‌های چپ افراطی است، تا زمان مرگش در مارس ۲۰۰۶، در روزنامه دیدیووت آحارونوت به طور مرتب سر مقاله سیاسی می‌نوشت. علاوه بر آن، سرمقاله‌هایی از دیگر منتقدان تند سیاست اسرائیل همچون مناخیم کلاین و شولامیت آلونی به طور مرتب در همین روزنامه چاپ می‌شد. حتی ماریو (Mariv) از روزنامه‌های راست‌گرای اسرائیل، گاهی دیدگاه‌های جناح چپ را چاپ می‌کرد.

۶. در همین راستا، تایمز به خاطر پرداختن به موضوع سلاح‌های کشتار جمعی عراق قبل از تهاجم آمریکا به عراق مورد انتقاد قرار گرفته است.

۷. در یکی از گفت‌وگوها در مورد کتاب جنجال برانگیز «صلح فلسطینی نه آپارتاید» (Simon and Shuster, 2006) که موضوع سرکوب مردم فلسطین توسط اسرائیل را مورد بررسی قرار می‌دهد، جیمی کارتر، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا تصریح کرده «شما لازم نیست هیچ یک از این مطالب را در روزنامه نیویورک تایمز بخوانید.» وقتی از وی پرسیده شد چرا لازم نیست، او پاسخ داد:

۸. در اینجا استدلال من با استدلال میرشایمر و والت متفاوت است؛ استدلال آنها عمدتاً بر این نکته متمرکز بود که لابی اسرائیل بیشتر سیاست آمریکا را تعیین می‌کند. اگر چه استدلال آنها بحث‌های زیادی را در ایالات متحده برانگیخت، اما در داخل اسرائیل چندان مناقشه‌ای به وجود نیاورد که البته مدتهاست انتقادهای مشابهی از نفوذ لابی در سیاست آمریکا صورت گرفته است. بیشتر گزارش‌ها و خبرهای چاپ شده در هآرتس براساس گزارش مباحث داغ در ایالات متحده هستند.

۹. برای انتقاد و بررسی بیشتر این استدلال نگاه کنید به مقاله اخیر میرشایمر و والت در مورد لابی اسرائیل.

۱۰. برای مثال، سر مقاله نیویورک تایمز در مورخه ۱۸ آگوست ۲۰۰۱ با عنوان «نقش آقای عرفات» تصریح کرد که عرفات در کمپ دیوید پیشنهاد‌های صلح اسرائیل را رد کرد و در عوض با آغوش باز خشونت را پذیرفت.

۱۱. برای مثال، بعد از مرگ عرفات، استیون ارلانگر خبرنگار تایمز در اسرائیل نوشت که «عرفات حق اسرائیل را برای موجودیت تنها به صورت ظاهری و از روی اکراه به رسمیت شناخت. او هیچ مدرکی دال بر تمایلش برای سازش در مورد جایگاه بیت المقدس یا حق آوارگان فلسطینی برای بازگشت به آنچه امروز اسرائیل است، ارایه نداد.» (۱۲ نوامبر ۲۰۰۴).

12. Thomas L. Friedman, "It only Gets Worse," *New York Times*, May 22, 2001.

۱۳. در مورد ادبیات اسطوره‌زدایی نگاه کنید به:

Hussien Agha and Robert Malley, "Camp David: The Tragedy of Errors," *New York Review of Books*, Vol. 48, No. 13, 2001, pp. 59-60.

۱۴. سه کتاب توسط مشارکت کنندگان در کمپ دیوید، شکست مذاکرات را هم از سوی باراک و هم عرفات مورد نکوهش قرار دادند. از جمله:

Shlomo Ben-Ami, *Scars of War, Wounds of Peace: The Inside Story of the Fight for Middle East Peace*, New York: Farrar, Straus and Giroux, 2004; and Gilead Sher, *The Israeli-Palestinian Peace Negotiations, 1999-2001: Within Reach*, London: Routledge, 2006.

15. Ehud Barak, "I Did Not Give Away a Thing," *Yediot Aharonot*, August 29, 2003.

۱۶. به ویژه شر (Sher) تأکید می‌کند که اگر چه فلسطینی‌ها بر اصل حق بازگشت تأکید می‌کردند اما شواهدی وجود دارد که در عمل و در بستر توافق همه جانبه، آنها در مورد راه‌های عمل‌گرایانه که منجر به بازگشت شمارنمادینی از آوارگان به اسرائیل شد، موافقت کردند.

۱۷. زمانی که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ شهر باستانی بیت المقدس را اشغال کرد، اسرائیل تصمیم گرفت اصطکاک را با مسلمانان به حداقل برساند. در نتیجه، مانع عبادت یهودیان در نزدیکی مساجد در منطقه معبد مونت شد. به طور کلی، به مقامات دینی مسلمان اجازه داد بر منطقه کنترل داشته باشند.

۱۸. مورد قوی تری نیز وجود دارد مبنی بر اینکه نابودی اسرائیل هنوز هدف واقعی حماس است، این درحالی است که حماس تا سال ۲۰۰۶ بر سر قدرت نیامد.

۱۹. برای مثال، تنها بعد از جنگ ۱۹۷۳ اسرائیل با مذاکرات جدی با مصر موافقت کرد؛ فقط بعد از نخستین قیام فلسطینی‌ها در پایان دهه ۱۹۸۰ اسرائیل، عرفات و سازمان آزادی بخش فلسطین را به عنوان نمایندگان مشروع مردم فلسطین به رسمیت شناخت و با آنها وارد مذاکره شد.

۲۰. مذاکرات جاری توسط بسیاری از ناظران آگاه مورد بحث قرار گرفته است به ویژه یوسی بیلین و گیلدشر.

۲۱. کمیته تحقیقاتی در اکتبر سال ۲۰۰۰ و بعد از آغاز انتفاضه تشکیل شد. بعد از انتصاب سناتور جور میتچل آمریکایی به ریاست آن، کمیته به همین نام معروف شد. به رغم اظهارات توماس فریدمن - مبنی بر اینکه «لطفاً به من نگوید که نمی‌توانید مردم خود را کنترل کنید. شما یک فرش را چندین بار برای ما می‌فروشید» - کمیته به این نتیجه رسید که «هیچ شواهدی دال بر برنامه عمدی توسط تشکیلات خودگردان برای آغاز خشونت در اولین فرصت پیدا نکردیم.»

۲۲. آمی آیلون در گفت‌وگو با لوموند، ۲۲ دسامبر، به نقل از هآرتص، ۷ ژانویه ۲۰۰۲. آوی دیشتر، مدیر شین بت از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ اظهارات آیلون را تایید می‌کند و تصریح می‌کند که یکی از دستگیرشدگان فلسطینی در عملیات انتفاضه اعتراف کرد که عرفات پشت این حوادث نبوده است.

۲۳. از سال ۲۰۰۶، برخی گزارشها و سرمقاله‌های سردبیری تایمز مدام از سیاستهای اسرائیل انتقاد می‌کردند، هر چند دیگر گزارشها فاقد بستر تاریخی هستند و از موضوعات کلیدی و اصلی طفره می‌روند.

۲۴. در نوامبر سال ۲۰۰۴، سازمانهای حقوق بشر اسرائیل بر آورد کردند که از زمان آغاز انتفاضه ۱۵۰۰ فلسطینی بی گناه توسط ارتش اسرائیل کشته شده اند. نگاه کنید به: گزارش سالانه عفو بین الملل در سال ۲۰۰۵، در همان سال «ارتش اسرائیل بیش از ۷۰۰ فلسطینی از جمله ۱۵۰ کودک را به شهادت رساند. بسیاری از آنها به طور غیرقانونی و در حملات هوایی کشته شده اند.» در سال ۲۰۰۶، نیروهای امنیتی اسرائیل ۶۸۳ فلسطینی را به شهادت رساندند که تقریباً سه برابر سال ۲۰۰۵ بود.
۲۵. فریدمن تصریح کرده است که «بی اهمیت ترین عاطفه و احساس در سیاست عرب تحقیر است.»
۲۶. نگاه کنید به:

- “Listen to What the Man Says,” *New York Times*, January 25, 2005.
- “Tiptoeing Along in the Middle East two-step,” *New York Times*, August 17, 2003.
27. Joel Breenberg, “Israel in Repnsal for Killings”, *New York Times*, January 11 2002.
28. “Israel’s Unwize Offensive,” *New York Times*, March 14, 2002.
29. “Averting Dsaster in the Middle East,” *New York Times*, February 4, 2002.
30. “Midde East Math,” *New York Times*, Sepember 12, 2003.
۳۱. هآرتص و دیگر روزنامه های اسرائیلی به طور مرتب در مورد این پیامدها و پیامدهای دیگر اشغال گری اسرائیل گزارش می دهند. در واقع، حتی بخشهای خبری تایمز نیز گاهی در این مورد گزارش می نویسد، ولی نه مثل هآرتص و مرتب.
32. “Hamass at the Helm,” *New York Times*, February 2, 2006.
۳۳. برای مثال نگاه کنید به:
- “Destitution Seen for Palestinian,” *New York Times*, August 30, 2003.
34. Meron Benvenisti, “Still Shooting and Crying,” *Haaretz*, March 12, 2004.
35. Joseph Algazy, “Amnesty: IDE Killed 100 Children Lest Year,” *Haaretz*, May27, 2004.
۳۶. برای مثال نگاه کنید به:
- “In The Dock,” *Haaretz*, September 14, 2004.
37. James Bennet, “Israeli’s Mourn Their Dead and Destroy Domber’s House,” *New York Times*, January 31, 2004.
38. Yossi Sarid, “My Affidavit to the Hague,” *Haaretz*, January 21, 2004.
39. Erlenger, “Olmert Rejects Right of Return for Palestinians,” *New York Times*, March31, 2007.
40. “Ariel Sharon’s Statemonship,” *New York Times*, August 24, 2005.
41. “Maximum Territory, Minimum Arabs,” *Haaretz*, January13, 2006.

